



سال ششم، شماره ۳، پیاپی ۲۰ پاییز ۱۴۰۲

[www.qpjournal.ir](http://www.qpjournal.ir)

ISSN : 2783-4166

فراشعر در شعر عربی و فارسی با تکیه بر نمونگزین هایی از چند شاعر شناخته شده فارسی و عربی

دکتر غلامرضا کریمی فرد<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۴/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۵ تا ص ۲۵)



[20.1001.1.27834166.1402.6.3.1.2](https://doi.org/10.1001.1.27834166.1402.6.3.1.2)

## چکیده

اندیشمندان و بزرگان فلسفه و ادبیات همواره سعی کرده اند شعر را تعریف و آن گونه که فهم آنان اقتضا می کند به بیان خصایص آن پردازند. شعر، یکی از مظاهر آثار حیات عقلانی آدمی است که در رهگذر تحلیل ها و تفسیرهای منتقدان و شعر شناسان از هویت شعر، شناخت آن به عنوان یکی از هنرهای زیبا، از دیدگاه خود شاعران مقوله مهم و قابل توجهی است که ورود به آن، بدون شک، جهان بینی تازه ای را در شعر شناسی به روی ما خواهد گشود. این نگرگاه به شعر که در سال های اخیر با نام «فراشعر» و در عربی «المیتاشعر» و به انگلیسی «Metapoetry» مطرح شده عبارت است از شعری که به موضوع شعر می پردازد. اینکه شعر «فرزند شاعر» باشد یا «محصول بی تابی آدمی» یا «مولود حوادث زندگی» یا «حادثه ای در زبان» یا «کلامی مخیل...» یا هر چیز دیگری که ناقدان و اهل ادب گفته اند، همه از نگاه بیرونی و غیر شاعر به شعر است. جذابیت شعر در آنجا بیشتر آشکار می شود که خالق شعر، یعنی شاعر و از درون شعر بگوید شعر چیست. ما در این مقاله سعی کرده ایم با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی فراشعر در شعر عربی و فارسی با تکیه بر نمونگزین هایی از چند شاعر شناخته شده در هر دوزبان پردازیم.

واژه های کلیدی: فراشعر، شعر شناسی، شعر فارسی، شعر عربی

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول) // [ghkarimifard@yahoo.com](mailto:ghkarimifard@yahoo.com)

**– مقدمه :**

«فراشعر» یا همان Metapoetry و به زبان عربی «المیتاشعر»، عبارت است از شعری که به موضوع شعر می پردازد یا شعری که درباره شعر است. (<https://en.wiktionary.org/wiki/metapoetry>) و (<https://mseffie.com/assignments/poem-a-day/02.html>).<sup>۱</sup> به عبارت دیگر: «فراشعر» رویکردی به موضوع شعرشناسی از درون شعر و از نگاه خود شاعر است.

«فراشعر تعبیری است که در متون مکتوب فارسی تعریف و توصیف مشخص از آن ارائه نشده است... اما دست کم در متون اینترنتی دو تعریف متفاوت از آن آمده است: یکی آنکه عده ای از منتقدان و شاعران، آن را نوعی شعر سپید کوتاه دانسته اند که به این نوع از شعر عنوان «مکتب اصالت کلمه» یا «عریانیسیم» داده اند... و دیگر آنکه اصالتاً به قیاس فرازبان، فرانقد، و فراداستان به شعری اطلاق می شود که در باره شعر سروده شود و در آن آگاهانه با تمرکز بر موضوعات و مفاهیم شعری به چگونگی نوشتن یا آفرینش شعر پردازد... طبیعی است شاعر در این گونه اشعار بسته به برداشت ها و نظریه هایش در باره ماهیت، اوصاف، ویژگی ها، کارکرد و کاربرد آن سخن می گوید.» (استاجی، ۱۳۸۹: ۲) آنچه در این پژوهش مورد نظر ماست همین معنا و تعریف دوم است که به صورت مقایسه ای در شعر عربی و فارسی و در چند نمونه از شعر هر دو زبان که می تواند به منزله جامعه آماری ما باشد، به صورت توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار داده ایم.

**– پیشینه تحقیق:**

اصولاً «فراشعر» مقوله نو پدیدگی در ادبیات است و طبیعی است که هنوز تحقیقات پر شماری در آن صورت نپذیرفته باشد. در این موضوع خاص که شعر فارسی و عربی با هم مقایسه شود، در حد جستجوی نگارنده هیچ پژوهشی یافت نشد. با این حال، باید به چند مقاله که در باب «فراشعر» نوشته شده است اشاره کرد:

۱- «فراشعر» در مخزن الاسرار نظامی (۱۳۸۹) از ابراهیم استاجی استادیار دانشگاه تربیت معلم سبزوار، منتشر شده در فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج (ش ۴). نویسنده در این مقاله با همین رویکرد مورد نظر ما در پژوهش حاضر به شعر شناسی و خود تعریفی شعر از نگاه نظامی در کتاب مخزن الاسرار پرداخته است.

۲- «فراشعر» در دیوان ابوالقاسم لاهوتی (۱۳۹۵) از هوشنگ بهداروند کارشناس ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر منتشر شده در مجله رشد زبان و ادب فارسی (د.ش ۳/۲۹). نویسنده در مقاله خود ضمن بیان تعریف های



دوگانه موجود از «فراشعر»، آن را با همین تعریف مورد نظر ما، در شعر شاعر معاصر ابوالقاسم لاهوتی بررسی کرده است.

۳- بررسی «فراشعر» به عنوان ژانر مادر در مکتب اصالت کلمه (۱۴۰۱) از منیژه سفید بری کارشناس ارشد عضو اندیشکده کلمه گرایان ایران و سمیه گرامی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب منتشر شده در مجله پژوهش های نوین ادبی (ش ۲). نویسندگان در این مقاله «فراشعر» را تحت تاثیر کتاب «جنبش سوم» از آرش آذرپیک و با رویکرد نخست در تعریف «فراشعر» که در حوزه اصالت کلمه است تحلیل و بررسی کرده اند.

۴- المیتاشعر فی الشعر العربی المعاصر از حسین تک تبار فیروزجائی از پردیس هنر و علوم انسانی دانشگاه قم و ربوآء حسین جبار معاونه از دانشگاه ادیان قم (۱۴۰۱) منتشر شده به زبان عربی در مجله دراسات الأدب المعاصر دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت (د.ش ۵۶/۱۴). نویسندگان این مقاله برداشتی که از فراشعر داشته اند شامل تجربه شعری و تحولات پیرامونی و تمدنی و همچنین زندگی اجتماعی شاعر می شود که بر اندیشه شاعرانگی او تاثیر گذاشته است.

### – تعریف شعر:

شایسته است پیش از ورود به اصل بحث و بر حسب سنت گذشته، نخست با پیش کشیدن یک گذر تاریخی از شعر، آن را از نگاه ناقدان و متفکران حوزه فلسفه و ادبیات مورد بررسی قرار دهیم. هنوز هیچ تعریف جامع و مانعی از شعر داده نشده است ولی آنچه مهم است این است که شعر مرتبه ای از بودن، فهمیدن، درک کردن و احساس کردن است. شعر و شعور از یک خانواده اند؛ پس شعر آگاهی و دانستن است. شعر آن سوی دیگر آدمی است که همواره با او بوده و جزئی از او است.

اندیشمندان و بزرگان ادب و اندیشه پیوسته سعی کرده اند شعر را به گونه ای که از آن می فهمند تعریف و خصایص آن را معلوم و حدود وجودی آن را معین کنند. یونانیان تا اعراب و ایرانیان تا چینیان همه به نوعی در این راه کوشیده اند؛ بحث های گسترده و فراوانی ارائه نموده اند و هرکس با فهم و برداشت خود در باره آن سخن گفته است تا آنجا که شاید راه دریافتن حقیقت شعر را دورتر کرده باشند.

از سده ها پیش از میلاد که سقراط دریونان (۴۷۰ – ۴۶۸ ق. م) شعر را نکوهش می کرد و بنیان آن را بر تخیل می دانست نه بر حقیقت و با همین تفکر شاگرد خود افلاطون (۴۲۷ – ۳۴۸ ق. م) را چنان تحت تاثیر قرارداد



که از شعر و شاعری دست بشوید تا ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق. م) دیگر فیلسوف بزرگ یونان و شاگرد برجسته افلاطون که کتاب « فن شعر» را نوشت و در باب شعر تعریف فلسفی ارائه نمود تا به امروز، فیلسوفان و شاعران و ادیبان بسیاری سعی کرده اند از شعر و ماهیت و منشأ آن تعریف و توصیفات را بیان کنند و آن را در ترازوی نقد بسنجند. «افلاطون، شعر را تقلید می دانست. تقلید از جهانی که خود سایه و تصویر مثل است. بنابراین شعر از نظر او همچون تقلید کودکی است که از تصویر دیگری تصویری را بسازد، لذا آن را بیهوده انگاشت. اما با این رأی افلاطون، ارسطو مخالفت کرد زیرا در این تقلید که افلاطون می گوید، دخل و تصرف و «تخیل» فراموش شده است و گر نه نمی توان شعر را یکسره عبث و بیهوده شمرد» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۵۰/۱ با تصرف).

ارسطو شعر را کلیتی می دانست که الگوها و رمزهای زندگی را به تصویر می کشاند. وظیفه شاعر از دیدگاه ارسطو تنها توصیف آنچه که اتفاق افتاده است نیست بلکه او باید آنچه را که وقوعش ممکن یا محتمل است نیز توصیف نماید. از اینجاست که ارسطو برخلاف افلاطون، عنصر «تخیل» را نیز وارد شعر می کند و شعر را به تقلید و محاکات صرف از طبیعت محدود نمی سازد.

۳۲۳ ق. م) و گسترش حکومت - «رومیان باستان تا پیش از غروب حکومت آتن و انقراض امپراطوری اسکندر (۳۵۶ آنان بر یونان و آشنایی با فرهنگ یونانی، ادبیات در میان آنان رونقی نداشت و اساساً تعریف یا لفظ خاصی برای شعر را که بعداً برای شعر به کار بردند از یونان گرفته poesis نداشتند و برایشان این مفهوم قابل تصور نبود و لغت بودند. از نظر آنان کسانی که شعر می گفتند یا فلسفه پردازی می کردند، مردانی مفتخوار بودند». (امامی، ۱۳۶۱: ۷۵).

ایرانیان باستان شعر را ارج می گذاشتند و دارای ذوق نقادی و سخن سنجی بودند. «در روزگار ساسانی رواج موسیقی و شهرت خنیاگرانی مانند باربد و نکیسا حکایت از وجود شعر و سرود دارد و سرودهای مانویان نمونه هایی از شعر قدیم دینی و عرفانی آن روزگار است. حتی نویسندگانی مانند جاحظ نقل کرده اند که ایرانیان در ادوار پیش از اسلام کتاب ها در باب بلاغت داشته اند و هر کس بخواهد رموز بلاغت بیاموزد باید به کتاب «کاروند» رجوع کند. اگر از ایران پیش از اسلام آثار ادبی بسیاری باقی نمانده ولی همین مقدار که هست حکایت از ادبی غنی و پر مایه دارد. از کتیبه های شاهان هخامنشی تا اندرزنامه ها و کارنامه های پهلوی همه مشحون از دقایق و لطایف است. بعضی از اجزاء اوستا موزون است و ظاهراً قدیمترین نمونه سخن موزون ایران باستان «کائنه های» زرتشت است.» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱/ ۱۸۱ - ۱۸۲ با تصرف).



ویل دورانت می گوید: «پارسیان به شعر تمایل داشتند و آن را بیش از آنکه از روی نوشته بخوانند از راه آوازخوانی و توسط خنیاگران می شنیدند». (تاریخ تمدن، ۱۳۶۷: ۱ / ۴۲۵).

در میان اعراب پیش از اسلام نیز شعر رواج گسترده ای داشته است. ظهور شعر در میان عرب را عمری تا یک قرن ونیم پیش از اسلام حدس زده اند و از پیش از آن خبری در دست نیست. «قدیمترین شعر کوتاه که گواه براین امر است از قول «أبی داود الأیادی» است که گفته اند استاد امرؤالقیس بوده است». (البهبیتی، ۱۹۶۷: ۴۶) و همچنین قدیمترین شعر بلند (در حدود ۳۰ بیت) که در این خصوص می توان به آن استناد کرد شعری است که به اواسط قرن دوم پیش از اسلام می رسد و مربوط است به «مهلهل بن ربیعۀ تغلبی» که در رثای برادرش کلیب گفته است (الهاشمی، ۱۳۶۶: ۳۴۲).

آنچه مسلم است این است که شعر در میان اعراب نیز منزلت و جایگاه بسیار بلند و حساسی داشته است. یک شاعر، اسلحه قوم خود در برابر مهاجمان برای دفاع از شرف و عزتشان بود. چنانکه اگر در قبیله ای شاعری پدید می آمد قبایل دیگر به آنها تبریک می گفتند و خود جشن می گرفتند؛ زنان به گونه عروسی به شادی می پرداختند و عود می نواختند و مردان به یکدیگر بشارت می دادند (همان: ۳۴۶). در میان شاعران کسانی هم به نقد و ارزیابی شعر مبادرت می ورزیدند که سرآمد آنان نابغه ذبیانی است که در بازار عکاظ به نقد شعر می پرداخت.

شعر در آن دوره در میان اعراب اگر چه مکتوب نبود و به طور شفاهی منتشر و توسط حافظان ماندگار و نگهداری می شد، اما به دلیل اینکه سند فضایل و مدرک روزهای مهم و حوادث بزرگ زندگی آنان بود و به منزله تاریخ آنان به شمار می رفت و تمام معرفت حیات آنان محسوب می شد، چنان اهمیت داشت که آن را علم عرب می دانستند. در این خصوص از جناب عمر نقل شده که گفته است:

«كَانَ الشَّعْرُ عِلْمًا قَوْمٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ عِلْمٌ أَصْحَحَ مِنْهُ» (ضیف، ۱۹۶۱: ۱۴۴) یعنی شعر علم عرب بود و دانشی از آن راست تر نداشتند.

جاحظ می گوید چون عرب نیز مانند سایر ملت ها می خواسته است مناقب و بزرگی های خود را جاودانه سازد چنانکه عجم با ساختن بناهای بزرگ و با شکوه بدین امر مبادرت می ورزیدند، به شعر که کلامی موزون و مقفی است و به منزله دیوان عرب است متکی گردیده است (البهبیتی، ۱۹۶۷: ۳).

بنابراین شعر که پیش از اسلام شیوه برگزیده برای حفظ هویت و گذشته عرب بوده است و خود و همه آنچه داشتند را در آن می دیدند، بی سبب نیست که دیوان عرب (یعنی شناسنامه عرب) نامیده شده است، همانگونه که سیوطی



در المزهرمی گوید: «الشَّعْرُ ديوان العرب لأنهم كانوا يرجعون اليه اختلافاً في الأنساب و الحروب»<sup>۲</sup> (دهخدا، لغتنامه، ذیل دیوان).

در پاره ای از اعتقادات قدیمی، شعر در نزد عرب بیانی ملهم از جن و شیطان بود؛ شیطانی که هر شاعر با خود داشت. آنان معتقد بودند که شعر در واقع سخن شاعر نیست بلکه از سوی جن یا شیطانی که بر شاعر نازل می‌گردد در قالب الفاظ و توسط شاعر گفته می‌شود؛ مثلاً اسم شیطان اعشی «مِسْحَل» و اسم شیطان عمرو بن قطن «جُهَنَام» بوده است که به آنان شعر القاء می‌کرده است. چنان که در این مورد ابوالنجم گفته است:

إني و كلُّ شاعرٍ من البشرِ      شيطانُهُ أنثي و شيطاني ذكْر

(ضیف، ۱۹۶۱: ۱۹۷)

به همین دلیل بوده است که قرآن کریم به دفعات و از جمله در سوره الشعراء این باور عرب را که در مورد قرآن نیز ابراز می‌کردند رد می‌کند و می‌فرماید: «وما تنزلت به الشيطان» (شعراء/ ۲۱۰)؛ «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وما هو بقول شاعرٍ قليلاً ما تؤمنون ولا بقول كاهنٍ قليلاً ما تذكرون تنزِيلٌ من ربِّ العالمين» (الحاقه / ۴۱ - ۴۳)

#### - شعر چیست؟

واقعاً شعر چیست؟ می‌توان گفت که شعر یکی از مظاهر آثار حیات عقلانی و نفسانی آدمی است که در میان همه ملت‌های جهان به انواع و اطور گوناگون وجود دارد و به تناسب شرایط فردی و محیطی تعریف شده است. همچنان که مثلاً «در هند شعر همراه با ترانه و موسیقی و رقص، یک هنر محسوب می‌شده و اشعار، برای خواندن سروده می‌شده است». (دورانت، ۱۳۶۷: ۱/ ۶۶۱ - ۶۶۲). «در میان چینیان، شعر که بنایش بر ایجاز است خلسه‌ای آنی است و کمال مطلوب آن بیان معانی نامحدود است در الفاظ موزون و معدود». (همان: ۱/ ۷۸۴). «شعر ژاپنی که مانند شعر چینی بنایش بر پایه‌ی ایجاز نهاده شده است موضوع اصلی آن تجلیات و تحولات و شکفتن و پژمردن طبیعت است». (همان: ۱/ ۹۳۸).

با نگاه به گذشته شعر تا کنون می‌بینیم که ناقدان ادب و اندیشمندان و شعر شناسان نیز همواره تلاش نموده‌اند حدود و هویت شعر را بشناسانند. مقدمه الشعر و الشعراء می‌گوید: «شعر کان دانش تازیان است و نامه خرد ایشان و تاریخ و گنجینه ایام معروف آنان؛ دیواری است بر گرد سنتهای گرانقدر ایشان؛ حجتی است قاطع» (ابن قتیبه، ۱۳۶۳: ۱۴۱).



جاحظ در تعريف شعر می گوید: «إِنَّمَا الشُّعْرُ صِنَاعَةٌ مِنَ النَّسْجِ وَجِنْسٌ مِنَ التَّصْوِيرِ» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۶). خواجه نصیرالدین طوسی در این باره گفته است: «شعر، کلامی است مخیل تألیف شده از اقوالی موزون و متساوی و مقفی» (اساس الاقتباس، ۱۳۹۵: ۵۸۶). ابن سینا نیز چنین نظری ارائه می کند: «شعر کلامی است مخیل ترکیب شده از اقوالی که دارای ایقاعاتی موزون و متفق و متساوی و متکرر و حروف و خواتیم آن مشابه باشند» (شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، ۱۳۷۰: ۳۵۱).

«فارابی در کتاب الموسیقی الکبیر میان شعر و وزن ارتباطی ذاتی برقرار می کند و معتقد است که «شعر و موسیقی به یک جنس واحد بر می گردند و آن تألیف و وزن و مناسبت میان حرکت و سکون است ولی میان آنها این فرق وجود دارد که شعر مختص ترتیب کلمات بر اساس یک نظم موزون با رعایت قواعد زبان است و موسیقی مختص به خیزش اجزاء کلام موزون و بیان آن است به صورت صداهایی بر همان اساس که منظم گردیده است با کمیت و کیفیت خاص در شیوه هایی که موجب استحکام اسلوب آوازی می گردد» (أدونیس، ۱۹۸۹: ۱۸).

اما در سیر حرکت تعریف و نقد شعر، امروز با بسیاری **برداشت ها و توصیف های** تازه ای روبرو هستیم که با آنچه گذشتگان گفته اند گاهی تفاوت بسیار دارد؛ مثلاً احمد امین نویسنده و منتقد عرب می گوید: «شعر طغیان شعور نیرومندی است که خیال، آن را بر می افروزد و واژگان آن را می آراید و در قالب نغمات اوزان ظهور می یابد و با عاطفه و خیال و زیبایی و آفرینش همراه است» (مقدمه دیوان حافظ ابراهیم، بی تا: ۳۷).

از میان نویسندگان و صاحب نظران فارسی تعریفی را فیلسوف شهیر مرحوم محمد تقی جعفری از شعر داده اند که با تکیه بر زیر ساخت تئوری فلسفه شعر با آمیزه ای از مبانی دینی و فلسفی آن را اینگونه توصیف نموده است: «شعر عبارت است از بیان زیبا و موزون واقعیات با احساسی والا و فهمی برین در باره جهان و انسان چنان که هستند و انسان آنچنان که باید باشد و جهان آنچنان که می تواند برای انسان وسیله کمال در دو قلمرو معرفت و عمل بوده باشد» (فصلنامه هنر، ۱۳۶۱: ۳۷۱).

دکتر شفیع کدکنی می گوید: «شعر حادثه ای است که در زبان روی می دهد و در حقیقت عملی زبانی است که خواننده میان آن و زبان روزمره تمایز احساس می کند» (موسیقی شعر، ۱۳۷۰: ۳) و رضا براهنی شعر را احساس دل می داند و می گوید: «شعر رقص شورانگیز و پاک و پر تصویری است در میان باغ های تنهایی انسان یا طبیعت، شعر نوعی به رقص برخاستن است در میان اشیاء» (طلا در مس، ۱۳۴۷: ۱۵ و ۲۴).



دکتر پرویز ناتل خانلری معتقد است: « شعر تألیفی از کلمات است که نوعی از وزن در آن بتوان شناخت» (وزن شعر فارسی، ص ۱۹) و شاعر معاصر اخوان ثالث می گوید: «شعر محصول بی تابی آدمی است» (مهدی اخوان لنگرودی، ۱۳۸۰: ۶۲).

این چنین برداشت‌ها و توصیف‌هایی از شعر فراوان مشاهده می‌شود ولی به هر حال، هرکسی که به نوعی با شعر در ارتباط است با تکیه بر فهم خود تعریف و توصیفی از شعر دارد. شعر اصولاً اعم از اینکه آن چیزهایی باشد که در اینجا گفته شد یا چیز دیگری باشد؛ مثلاً اینکه به قول شمس قیس رازی بگوییم «شعر فرزند شاعر است» (ناصرالدین شاه حسینی، ۱۳۶۲: ۹۰) یا بگوییم «شعر هجوم سازمان یافته و آگاه به زبان روزمره است» (محمود فلکی، ۱۳۷۸: ۹) یا «شعر پیوسته به کمک موسیقی بر می‌خیزد» (محمد رضا محمدی، ۱۳۷۷: ۳۱۰) یا بقول شاعر عرب، نازک الملائکه، بگوییم: «شعر مولود حوادث زندگی است» (دیوان، ۱۹۹۷: ۷/۲) یا اینکه همه اینها باشد، در هر حال، در ردیف نفیس‌ترین آفریده‌های انسان است که به سبب جاذبه و سحر موجود در آن، همواره جایگاه بلندی در زندگی اجتماعی ما انسان‌ها داشته است. زیرا شعر از مقوله زیبایی و از جنس خود انسان است و تجلیگاه رمز و رازهای او با طبیعت. اساساً ما در مسیر زندگی عاطفی و احساسی و حتی عقلانی خود بسیار مدیون شعر و شاعران بوده ایم. بلکه باید گفت بخش‌هایی از مدارج معرفتی و شناختی ما حاصل سخن شاعران است و چه بسیار از مبانی جهان بینی و اصول معرفتی خود را می‌توانیم در شعر شاعران ببینیم. شعر در قلمرو انسانیت دارای قدرت شگرفی است. می‌تواند به انسان قدرت ببخشد؛ هوشیاری بدهد و انسان را به بالا ببرد. شعر هنر بشر است و شاعر یک هنرمند زیبا ساز افسون‌کار است.

### – فراشعر در شعر عربی:

اصولاً شناخت هنر از نگاه خود هنرمند و از درون آثار خلق شده او که اخیراً با عنوان Metapoetry در ادبیات مطرح شده است، دریچه‌ای نویافته بر مرغزار شعر و هنر است که ورود به آن می‌تواند ما را با جهان بینی تازه و نویی از شناخت شعر و هنر در بستر اندیشه آشنا سازد. مطمئناً شاعر خود به گونه‌ای نسبت به شعر نگاهی دارد که شاید دیگران نتوانند از آن نگاه به شعر بنگرند. نگاه او از درون است، بر خلاف ما که از بیرون شعر را می‌بینیم و همه تعریف و توصیف‌های ما مبتنی بر همین نگاه بیرونی است.

یکی از زیبایی‌های شعر که در واقع صفای شعر و صدای بلند کلمات در خلق معانی است، مبالغه در توصیف است. مبالغه اگر خوب پرداخته شود و ساختار واژگانی و معنایی آن به نیکی تالیف گردد، می‌تواند روح و جان آدمی را





تسخیر خود نماید. در کنار این آرایه، اگر عنصر مهم خیال را هم که از طریق مجاز و استعاره و تشبیه بنیان شعر را می‌سازد، اضافه کنیم، هویت معنایی اولیه شعر شکل می‌گیرد که معنای ثانوی شعر یا همان معنای معنا بر چگونگی این ساختار استوار است. شاید این سخن تقریباً طنز حکیم سوزنی سمرقندی (متوفی ۵۶۹ هـ.ق) ناظر به همین اعجاب و اعجاز شعر است که می‌گوید: «أعذبُ النَّبَّعِ أكَذْبُهُ» (شاه حسینی، ۱۳۳۸: ۱۳)، یعنی بهترین و خوش‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است.<sup>۳</sup> دروغ در اینجا همان خیال است، چون عنصر خیال چنان به واژگان پر و بال می‌دهد که ذهن و دل انسان را مسافت‌ها از دنیای واقعی دور می‌کند و به دنیای گسترده درون و درک و شعور عقلانی می‌برد. البته که ذهن و قوه مدر که ما سپس از جهان خیال برای فهم و تحلیل واقعیات دوباره به دامن خود واقعیات بر می‌گردد.

سخن سوزنی را نظامی گنجوی (۵۸۷-۵۱۹ هـ. ش) نیز در نصیحت فرزند خود آورده است که:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست أحسن او

**همچنان که** در این باره حافظ ابراهیم به اعتراض می‌گوید:

يَا مَنْ تَوْهَمَ أَنَّ الشَّعْرَ أَعْدَبُهُ      فِي الدَّوْقِ أَكْذَبُهُ، أُرِيَّتْ  
بِـــــــالْأَدْبِ

(دیوان، ص ۱۵)

این بیت اعتراضی است به کسانی که در آن عبارت مشهور «أكذب» را به همان معنی اول خود یعنی دروغ پنداشته، قدر و منزلت شعر را نادیده گرفته و با طرز فکر خود آن را بلکه ادبیات را کوچک شمرده‌اند.

اما در نگاه «زاوی» شعر، تحول و حرکت و تغییر است؛ شعر، بیداری و هوشیاری است. شعر انسان را از کسالت سکون به سلامت حرکت می‌برد. او می‌گوید:

إِذَا الشَّعْرُ لَمْ يُهْرَزْكَ عِنْدَ      فَلَيْسَ خَلِيقاً أَنْ يُقَالَ لَهُ شَعْرٌ  
ســــمــــاعــــه

(دیوان، ۱۹۲۴: ۳۶۹)

اگر شعر به هنگام شنیدنش تو را به شور و حرکت در نیورد شایسته نیست شعر نامیده شود. خود او باز در همین معنا بلکه راسخ‌تر و هیجان‌انگیز که گویی شعر باید همه جوهر و فطرت آدمی را بلرزاند و به حرکت وادار گفته است:



وَالشَّعْرُ مَا اهْتَرَّتْ مِنْهُ رُوحُ سَامِعِهِ  
كَمَنْ تَكْهَرَبَ مِنْ سِلْكٍ عَلَى عَقْلِ  
(دیوان، ۱۹۲۴)

(۲۴۲)

شعر، آن چیزی است که روح و جان شنونده همچون کسی که ناخودآگاه با اتصال سیم، برقش گرفته باشد با آن به حرکت در آید.

احمد شوقی، به سه عنصر اساسی «ذهنیات»، «عواطف» و «حکمت» در شناخت شعر نظر دارد و کلامی که از چنین ویژگی‌هایی خالی باشد را صرفاً قطعاتی موزون می‌داند. در دیدگاه او شعر باید حتماً احساس برانگیز، عاطفی و درون خود توأم با گوهر حکمت و خرد و دانایی باشد:

وَالشَّعْرُ مَالِمٌ يَكُنْ ذِكْرِي وَ عَاطِفَةً  
أَوْ حِكْمَةً فَهُوَ تَقْطِيعٌ وَ أَوْزَانٌ  
(شوقیات، ۱۹۸۸: ۱۰۲/۲/۱)

علاوه بر این نگاه که ناظر به شناخت درونی شعر است، احمد شوقی جای دیگری بیانی را برای شعر ارائه می‌دهد که به نوع تاثیر پذیری شنونده مربوط است و واکنش‌های روانی او محور توصیف و ارزیابی شعر قرار گرفته است. به عقیده وی شعر، آنجایی است که جان و نفس آدمی از آن لذت می‌برد. لذت ویژگی ذاتی شعر است و قدیم یا جدید بودن آن عامل تعیین‌کننده در تعیین مقدار ارزش و هویت شعر نیست:

وَالشَّعْرُ فِي حَيْثُ النَّفْسُ تَلَذُّهُ  
لَا فِي الْجَدِيدِ وَ لَا الْقَدِيمِ الْعَادِي  
(شوقیات، ۱۹۸۸: ۱۱۶/۱/۱)

خود او در جای دیگر عامل تجربه را نیز وارد در تعریف شعر می‌کند و از بهترین شاخص‌های ارزشی شعر می‌داند:

وَخَيْرُ مَا يُنْظَمُ لِلْأَدِيبِ  
مَا نَطَقَتْهُ أَلْسُنُ النَّجْرِيْبِ  
(شوقیات، ۱۹۸۸: ۱۲۵/۲/۲)

شعر بیان آزاد احساس است. شور احساس و جوشش سوز درون، قید و حدود نمی‌شناسد. شعر همان احساس و جوشش درونی است که از قید قافیه و بند تقطیع باید رهاش کرد. خلیل مطران در این معنی می‌گوید:

أَطْلِقْ عَبْرَاتِكَ مِنْ حَكْمِ الْوِزْنِ وَ قَيْدِ الْقَافِيَةِ  
وَ صَعِدْ زَفْرَاتِكَ غَيْرَ مَقْطَعَةٍ عِلَاوِضاً وَ لَا مَحْبُوسَةً فِي نِظَامٍ

(احمد حجازی، ۱۹۷۹: ۴۹)

پس این سوز درون است که خود را در اشک دیده یا شعر نشان می‌دهد. در واقع شعر مکتوب، نمای شعر غیرمکتوب درون است. در همین معنی، شاعر فارسی (علی اشتری) می‌گوید:



سوز پنهان درون است اینکه پیدا می شود گه به لبهایم چو شعر و گه به چشمانم چو اشک

(مهدی سهیلی، ۱۳۶۴: ۲۱۶)

حافظ ابراهیم با نگاهی درونی و معنی گرایانه به شعر آن را مایه جانبخشی و زندگی می داند. شعر، نفس را زنده می کند و جان مرده را زندگی دوباره و جنبش و حرکت می بخشد:

و فِي الشَّعْرِ إِحْيَاءُ النَّفُوسِ وَ  
رِيٌّ هـ  
وَ أَنْتَ لِرِيِّ النَّفْسِ أَعْدَبُ مَنبِعِ  
(دیوان، بی تا: ۱۲۹)

«شعر، احیاگری جان و آبیاری کام تشنه روح است و تو برای آبیاری نفس، شیرین ترین سرچشمه هستی» اما از شاعران قدیم، حسان بن ثابت معتقد است که شعر بیان اندیشه و خرد شاعر است و در واقع شعر همان ظهور خردمندی است؛ می گوید:

إِنَّمَا الشَّعْرُ لُبُّ الْمَرْءِ يَعْرضُهُ  
عَلَى الْمَجَالِسِ إِنْ كَيْسًا وَ إِنْ  
حُـمُـقًا  
(دیوان، بی تا: ۱۶۹)

«بی تردید شعر عقل و خرد شاعر است که او را بر مخاطبانش عرضه می دارد، اعم از اینکه مخاطبانش از آگاهان و دانایان شعر و ادب باشند یا نا آگاهان».

بُحْتَرَى بَا نِگَاةٍ وَاقِعَى وَ إِيجَازَى بَه شَعْرِ أَنْ رَا يَك نِگَرَش تَنْد وَ سَرِيع مَي دَانْد كَه اِشَارَتَى اَز اَنْ بَرَاى تَأْتِير دَر مَخَاطَب وَ رَسَانْدِن مَقْصُود كَافَى اِسْت:

وَالشَّرُّ لَمْحٍ تَكْفِي إِشَارَتُهُ وَ لَيْسَ بِالْهَذَرِ وُلْتِ خَطْبُهُ  
(البهبیتی، ۱۹۶۷: ۲۵۸)

«شعر، نگاهی تند و چشم بر هم زدنی است، پس اشارتی از آن کافی است. شعر سخن بیهوده نیست که دامنه دار و طولانی گردد. (البهبیتی، ۱۹۶۷: ۲۵۸)

نگاه «ابوتمام» به شعر مبتنی بر خردگرایی و اندیشه ورزی است. به عقیده او شعر، بیان فکر و اندیشه و قدرت عقل و خرد است؛ در درون جامعه و فکر و ذهن شنونده در حرکت و پویایی است همان گونه که جریان روح در بدن است، در جان ها نفوذ می کند و همیشه ماندگار می ماند:

لَا ذَنْبَ لِي غَيْرَ مَا سَدَّتْ مِنْ  
عُـلَاـرَ  
شَرْقًا وَ غَرْبًا وَ مَا أَحْكَمْتُ مِنْ  
عُـقـَـدِي  
نَشْرٌ يَسِيرٌ بَه شَعْرٌ يُهْدَى بُوهُ  
فَكْرٌ يَجُولُ مَجَالَ الرُّوحِ فِي



الـجـسـدُ  
(دیوان، ۱۹۸۱: ۸۰۹)

«گناهی بر من نیست جز(حسادت حسودان به خاطر) اشعار و قصاید معروفی که از من به شرق و غرب عالم رفته و همه جا پخش شده است و همچنین محکم کاری‌ها و حسن تدبیرها که در اشعار خود داشته‌ام. پراکنش و انتشار شعری پاکیزه که قدرت فکر و اندیشه آن را رهبری می‌کند، اندیشه‌ای که زنده و در حرکت است همچون حرکت روح در بدن».

ابن رومی نیز جوهر شعر را عقل و خرد می‌داند. از همین روست که شعر تنها برای صاحبان عقل و خرد قابل فهم است و آنها را اسیر خود می‌سازد:

شِعْرِي شِعْرٌ إِذَا تَأَمَّلَهُ الْاِنْسَانُ ذَوُ الْعَقْلِ وَالْحَجِّي، عَبْدَهُ  
(البستانی، ۱۹۶۸: ۱۵۶/۳)

پس خردگرایی در نظر ابن رومی محور ارزش و کمال شعر است و کلامی که حول این محور باشد برای اهل اندیشه و خرد منبع تدبیری است که عقل و هوش را می‌رباید و او را به دامن خود می‌کشاند. در اینجا شایسته است با کفایت بررسی شعر عربی از نگاه شاعران قدیم و جدید عرب که صرفاً بخشی از جامعه آماری این پژوهش را تشکیل می‌داد، در فراز بعد به شاعران فارسی بپردازیم.

— فراشعر در شعر فارسی: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از نگاه فراشعری در شعر فارسی، به نقطه نظرات و دیدگاه‌های شگرف و تعریف‌های عرفانی و عقلانی بسیار زیبایی بر می‌خوریم.

انوری ابیوردی شاعر نامدار ایرنی در قرن ششم (متوفی ۵۸۳) شعر را از نگاه جادویی می‌بیند؛ شعر، زبان جادوست که افسون می‌کند و فریفته می‌سازد؛ پدیده‌ای زبانی است که فراتر از زبان و گفتار طبیعی است:

شعر من سحر شد و شد به کمال از پی آن      که همی وصف جمال به کمال تو کنم  
چشم تو سحر حلال است و حرام است مر      شاعری هرچه نه بر سحر حلال تو کنم  
(رضوی، ۱۳۴۰: ۱۳۴۰/ ۲)

در همین معنی، مهدی اخوان ثالث می‌گوید:



انبیاء فخر به معجز نفروشدند امید      گربینند چنین سحر حلالی که تو راست  
(محمدی آملی، ۱۳۷۷: ۹۸)

مولوی که خود جهانی است در این جهان، تعبیری از شعر دارد که منحصر به خود اوست. گویا وی چیزی می خواهد بگوید که فراتر از قالب واژه های شعر است. آنچه او از معنی دارد در محدوده الفاظ نمی گنجد که این الفاظ قالب های زمینی اند و آن معانی جوشش یک عشق سوزان و روح متعالی و جان شیفته ای است که به مبدأ ازلی پیوسته است. این شعر و وزن و تقطیع تنها مناسب حال و روح محدود شاعر است نه او که در افق های دیگری در پرواز است:

رستم از این بیت و غزل ای شه سلطان ازل      مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا  
قافیه و مغلطه را گو همه سیلاب بپر      پوست بود پوست بود در خور مغز شعرا  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۴)

همو در جای دیگری شعر را امری تلقینی می داند از مبدأ القاء و الهام؛ یعنی شعر پیامی است از جهانی دیگر و پوششی است بر معانی ای که به قلب و جان شاعر از آن سوی وارد می شود:

ای که میان جان من تلقین شعرم می کنی      گر تن زخم خامش کنم ترسم که فرمان بشکنم  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

شهریار معتقد است شعر به این می ارزد که شوری داشته باشد و چون شعر و شعور از یک مقوله است، شعری فهمیده می شود که با شعور شاعر توأم است. در نگاه وی شعر از مقوله شور و شعور است:

لب میلای به شعری که ندارد شوری      شاعری قدر تو داند که شعوری دارد  
(شاهین، ۱۳۵۰: ۳۳)

در رابطه میان شعر و حکمت، اقبال لاهوری نیز سخنی دارد که در آن به مشخصه «سوز دل» برای شعر تصریح می کند. او می گوید که شعر سخن دل است در غیر این صورت کلام عقل است که به آن حکمت می گوئیم:

حق اگر سوزی ندارد حکمت است      شعر می گردد چو سوز از دل گرفت  
(صفا، ۱۳۶۳: ۳ / ۲۸۷)

در چنین معنایی شاعران دیگر نیز سخن گفته اند. از جمله فروغ که شعر را نشان سوز درون و شعله آتش دل می داند:

شعر من شعله احساس من است



تو مرا شاعره کردی ای مرد

( فرخزاد، ۱۳۸۲: ۵۱ )

او همچنین در فرازی از شعر «آرزو» با بیانی متفاوت همین مفهوم را القاء می کند به اضافه اینکه سخن از راز و رمز دل به میان می آورد. شعر را زبان بیان احساس آتشین و سوزش و جوشش درونی در مسیر رمزگشایی از راز دل می داند:

کاش در شعر من ای مایه عمر

شعله راز مرا می دیدی

(فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

اما در میان شاعران بزرگ فارسی «عطار» شاعر قرن هفتم (متوفی ۶۲۷) با نظری در نهایت بلوغ و شعور، همراه با شور و احساس و فهمی برین و متفاوت با دیگران معتقد است که «شعر کلام نور» است. شعر با عرش و شرع از یک مبدأ خاسته است و این سه، جلوه جمال هستی است. پس جهان خود شاعر است و شعر، معنی و تفسیر جهان است. شعر منشأ نورانیت عالم و دریچه بهشت است. او می گوید:

شعر و عرش و شرع از هم خاستند	تا که عالم زین سه حرف آراستند
نور گیرد چون زمین از آسمان	زین سه حرف یک صفت هر دو جهان
آفتاب ارچه «سمایی» گشته است	در سنا جنس «سنایی» گشته است
از کمال شعر و شوق شاعری	چرخ را بین ازرقی و انوری
باز کن چشم و ز شعر چون شکر	از بهشت عدن فردوسی نگر
شعر را اقبال جمشیدی بین	مهر را شمسی و خورشیدی بین
ور ز بالا سوی ارکان بنگری	هم شهابی بینی و هم عنصری
چون بهشت و آسمان و آفتاب	چون عناصر باد و آتش خاک و آب
نسبتی دارند با این شاعران	پس جهان شاعر بود چون دیگران

(صفا، ۱۳۶۳: ۱۱۴/۲)

اینکه شعر برآمده از جان سوخته و کلام احساس سرکش درون و سوزش دل است، صابر ترمذی شاعر قرن ششم (متوفی ۵۴۶) شعر زیبایی دارد که می گوید شعر، آب زلال و جاری است، پاک و روان و روشن:



نظم روان ز آب روان سینه را به است  
شعر روان ز جان و روان گداخته است  
نادان چه داند آنکه سخندان به گاه نظم  
جانرا گداخته است و از آن شعر ساخته است  
(همان: ۱ / ۳۲۸)

اما به حافظ که می رسیم چیز دیگری می بینیم. شعر که از آن به «نظم» و «لطف سخن» تعبیر می کند، برای حافظ بهره لطیف الهی است؛ از الطافی که به شاعر اهداء شده است؛ شعر در واقع کلام برین است از مبدأ ازلی :  
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ  
قبول خاطر و لطف سخن، خداداد است  
(خانلری، ۱۳۶۲: ۹۰)

حافظ که نگاه او به عالم و آنچه در آن است نگاهی رندانه و منحصر به خود است و همه پدیده ها را از ورای محسوسات و با نگرشی لطیف همراه با بیان معنایی شورانگیز و عرفانی می بیند در تبیین دیگری در جای دیگر شعر را آهنگ طبیعت می داند. شعر در این توصیف، ساز و طرب و موسیقی و رقص فلک است؛ ترانه ی شور و شادی است:

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد  
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست  
(همان: ۸۷)

او در جای دیگر به نوعی شعر اشاره دارد که به آن «شعر تر» گفته است. یعنی شعری که موسیقی طرب و رقص فلک و سرود شادی است؛ یعنی شعر روان و فصیح و سلیس و خوش بیان و گوش نواز؛ شعری که آینه حس و حال باطنی است و با ناله نی که نوای آتش عشق و سوز درون است دمساز و خوش آهنگ است:

رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد  
خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند  
(همان: ۳۷۶)

شعر تر شعری است که از خاطر مشعوف و دل مسرور به نجوای معشوق برآمده باشد و گرنه خاطر حزین و دل مغموم به غم دنیایی، یارای سرودن «شعر تر» که آهنگ رقص طبیعت است را ندارد؛ چنان که همو گفته است:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد  
یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد  
(همان: ۳۳۰)

حافظ در تعبیری نزدیک به تعبیر عطار که شعر را دریچه ی بهشت و زبان جهان می دانست، شعر را کلامی از عالم بهشت می داند که در آغاز وجود آدم آمده است. چنان که زینت برگساران باغ بهشت است و در قالب واژگان به زمین نزول نموده و بر خاطر شاعر هبوط یافته است:



شعر حافظ در زمان آدم اندرباغ خلد دفتر نسرين و گل را زينت اوراق بود  
(همان: ۴۲۰)

در بیان و تفسیر دیگری گویا در بینش حافظ، شعر، نه از واژه برآمده بلکه برساخت رشته های شور و شعوری است که ازدانه های گوهر معرفت آراسته گردیده و پر از فهم و اندیشه و شناخت است. شعر آنچنان آفریده ای است که طبع آدمی را با لطافت معانی برانگیخته و با نور معرفت روشن می سازد. شعر، باید در طریق معرفت، ستون اعتماد و مجرای حرکت و بستر معنی و محتوا باشد:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش  
(همان: ۵۶۶)

اما ارزش و اعتبار شعر نزد شهید بلخی، علاوه بر رونق و معنی، به این است که حکیمانه و انگیزه انبساط خاطر و لذت معنوی باشد:

دعوی کنی که شاعر دهرم و لیک نیست در شعر تو نه لذت و نه حکمت و نه چم  
(زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱/۱۸۸)

«بیدل»، شاعر پارسی سرای هندی تعبیری ظریف و زیبا از شعر دارد. او معتقد است که شعر رستاخیز کلمات است. جایی که کلمات عادی و روزمره ما که در حالت معمول چون مردگانند، جان می گیرند و زنده می شوند و وجود تازه ای می یابند؛ قیام می کنند و در قلب خواننده می ایستند و روح و ذهن او را به تسخیر درمی آورند. در شعر، صور قیامت دمیده می شود و کلمه های مرده به رستاخیز و خاستن فرا خوانده می شوند:

بیدل! سخنم کارگه حشر معانی است چون غلغله صور قیامت کلماتم  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵)

## – نتایج:

تاکنون برای شعر تعریفی که در یک عبارت کوتاه و مفید همه مختصات و لوازم شعر را در بر گرفته باشد، ارائه نشده است که البته شاید توقع چنین تعریفی از شعر هم، علمی و منطقی نباشد. مهم هم نیست که چرا تعریفی جامع و مانع از شعر در یک عبارت ارائه نشده است بلکه مهم این است که شعر به عنوان یک پدیده فکری و روحی که زائیده شعور و درک و احساس شاعر و مقبول فهم و درک و احساس مخاطب است، نزد همه ملت ها بویژه ایران و عرب





جایگاه بس بلند و برجسته ای داشته است و شاعران بسیار بزرگی را به فرهنگ و تاریخ ادبیات جهان عرضه کرده اند.

«فراشعر» یا (Metapoetry) یعنی همان بررسی شعر از نگاه شاعران، دامنه گسترده ای دارد که پرداختن به همه آن به صورت کلی بیش از حد یک مقاله کوتاه است. ولی در حد همین پژوهش، روشن شد که از این دست تعبیر در تعریف شعر از سوی شاعران عربی و فارسی فراوان است. ضمن اینکه در شعر فارسی به سبب ظهور عرفان در ادبیات فارسی و وجود شاعران عارفی چون مولوی و سنایی و عطار و حافظ و نظامی... شعر مشخصات دیگری دارد چنان که می توان گفت کلامی برین از منشأ عالم برتر برای پیمودن طریق عاشقی است.

در این بررسی، معلوم شد که «فراشعر» در شعر فارسی و عربی در بسیاری جاها همانندی و اتحاد دارد و نگاه شاعران به شعر نگاهی مشترک است. با این حال، هر کدام به موجب وضعیت زبانی و ادبی خاص خود، رویکرد متفاوتی با دیگری در مراتب مختلف نشان می دهد. در مجموع می توان حاصل «فراشعر» در شعر عربی و فارسی را مختصراً چنین ذکر کرد:

– **در شعر عربی:** شعر مایه حرکت و هوشیاری است، سخنی حکیمانه و بر خوردار از عاطفه است، موجب لذت و رضایت خاطر است، بیان اندیشه و خرد شاعر است و خرد گرایی محور ارزشمندی آن است، بیان آزاد احساس و نگرشی عمیق به جهان است که اگر بدرستی فهمیده و درک نشود ملال آور است.

– **در شعر فارسی:** شعر در برابر حکمت است، جادو و سحر است، معانی آن فراتر از الفاظ است و خارج از روح محدود شاعر، امری تلقینی از جهانی برتر است، کلامی شورانگیز و سخن دل و صحنظ ظهور عقل و خرد است، «شعر» با «عرش» و «شرع» مبدأ مشترک دارد و هر سه جلوه جهان هستی اند، زبان احساس سرکش است، هدیه الهی است که به قلب شاعر وارد می شود؛ رقص فلک و آهنگ طبیعت است؛ دریچه بهشت است، در معرفت و دانش و شناخت است؛ آموزگار حکمت و رستاخیز کلمات است.

با این همه، هنوز می توان پرسید واقعاً شعر چیست؟ در پاسخ باید گفت که: شعر، قابل تعریف نیست؛ همه آنچه گفته شد، شعر هست اما همه شعر نیست؛ شعر، شعر است.

<sup>1</sup>-poetry dealing with the topic of poetry (<https://en.wiktionary.org/wiki/metapoetry>) or Metapoetry is poetry about poetry. (<https://mseffie.com/assignments/poem-a-day/02.html>).

<sup>۲</sup>- سیوطی در المزهَر می نویسد: قال ابن فارس: الشعر ديلان العرب وبه حفظت الأنساب و عرفت المأثر و منه تُعلمت اللغة و هوحجة فيما أشكل من غريب كتاب الله و غريب حيث رسول تالله و حيث صحابة و



التابعین. (ر.ک: سیوطی، المزهري، شرح و تعليق: محمد ابوالفضل ابراهيم و محمد جاد المولي و علي محمد البجا و، مكتبة العصرية، بيروت، ۲۰۰۴، ص ۳۵۶).

<sup>۳۳۲</sup>- طبعاً این سخن سوزنی سمرقندی که در مقام هجو خمخانه بوده است از گذشتگان نقل شده؛ اما خود او در جای دیگری (در هجو خر خمخانه) بهترین تعریف را از شعر دارد که:

شعر علم است و تو خر عامی علم مُستغنی از تعلّم خر

(دیوان، ص ۴۷)

از نظر وی، شعر از جنس دانش و آگاهی و شعور و از مفهومات ادراکی است که جاهلان و بی اندیشگان را شایسته شعر و قدرت فهم آن نیست.





## منابع

- ابراهیم، حافظ (بی تا) دیوان شعر، بیروت، دارالعودة  
 ابن قتیبه (۱۳۶۳)، مقدمه الشعر و الشعراء، آذرتاش آذرنوش، تهران، امیر کبیر  
 ابو تمام (۱۹۸۱)، دیوان شعر، شرح ایلیا الحاوی، بیروت، دارالکتاب اللبنانی  
 اخوان لنگرودی، مهدی (۱۳۸۰)، زندگی و شعر نصرت رحمانی، تهران، نشر ثالث،  
 ادونیس (۱۹۸۹)، الشعریه العربیه، بیروت، دارالآداب  
 امامی، نصرالله (۱۳۶۱)، مبانى و روشهای نقد ادبی، اهواز، دانشگاه شهید چمران  
 براهنی، رضا (۱۳۴۷)، طلا در مس، تهران، کتاب زمان  
 البستانی، فؤاد افرام (۱۹۶۸)، المجانی الحدیثه، بیروت، دارالشرق  
 البهییتی، نجیب محمد (۱۹۶۷)، تاریخ الشعر العربی، بیروت، دارالکتاب العربی  
 حجازی، احمد (۱۹۷۹)، مختارات من قصائد خلیل مطران، بیروت، دارالآداب  
 حسان بن ثابت (بی تا)، دیوان شعر، بیروت، دارصادرانی و مطالعات فرسکی  
 دورانت، ویل (۱۳۶۷)، تاریخ تمدن، احمد آرام و امیر حسین آریان پور، چاپ دوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش  
 انقلاب اسلامی  
 دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳)، امثال و حکم، چاپ ششم، تهران، امیر کبیر  
 دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، لغتنامه، چاپ اول دوره جدید  
 الزهاوی، جمیل صدقی (۱۹۲۴)، دیوان الزهاوی، مصر، المطبعه العربیه  
 زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱)، نقد ادبی، تهران، امیر کبیر  
 سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان شعر، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیر کبیر  
 سهیلی، مهدی (۱۳۶۴)، گنج غزل، چاپ سوم، تهران، کتابخانه سنایی  
 سیوطی، جلال الدین (۲۰۰۴)، المزهرة، ش: محمد ابوالفضل و ...، بیروت، المكتبة العصرية  
 شاه حسینی، ناصر الدین (۱۳۶۲)، منتخب المعجم فی معاییر اشعار العجم، تهران، امیر کبیر  
 شاهین (۱۳۵۰)، گلچین استاد شهریار، پارس  
 شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۸)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه



- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۰)، موسیقی شعر، تهران، آگاه
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۸)، گزیده غزلیات شمس، تهران، امیرکبیر
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، گنج سخن، تهران، ققنوس
- ضیف، شوقی (۱۹۶۱)، تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی، مصر، دارالمعارف
- الطوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۳۹۵)، اساس الاقتباس، دانشگاه تهران، تهران
- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۲)، مجموعه اشعار فروغ فرخزاد، چاپ دوم، تهران، نگاه - آزاد مهر
- فلکی، محمود (۱۳۷۸)، سلوک شعر، تهران، انتشارات محیط
- محمدی آملی، محمد رضا (۱۳۷۷)، آواز چگور، زندگی و شعر/خوان ثالث، تهران، نشر ثالث
- مدرس رضوی، محمد تقی (۱۳۴۰)، دیوان انوری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- الملائکه، نازک (۱۹۹۷)، دیوان شعر، بیروت، دارالعودة
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۴)، وزن شعر فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، چاپ دوم، تهران، خوارزمی
- الهاشمی، احمد (۱۳۶۶)، جواهر الأدب، قم، انتشارات استقلال

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



## *Metapoetry in Arabic and Persian poetry*

*based on examples of some well-known Persian and Arabic poets*

*Gholamreza Karimifard 1*

### Abstract :

Intellectuals and great scholars of philosophy and literature have always tried to define poetry and express its characteristics as their understanding permits. Poetry is one of the manifestations of intellectual human life. Through the analyses and interpretations of critics and poets about the identity of poetry, recognizing it as one of the fine arts, from the point of view of the poets themselves, is an important and significant category, opening undoubtedly a new worldview in poetics for us. This perspective on poetry, which in recent years has been called "Farashi'r " and "Al-mitashi'r " in Arabic and "Metapoetry" in English, is a poem that deals with the subject of poetry. Whether the poem is "a child of a poet" or "a product of human impatience" or "a product of life's events" or "an incident in language" or "an imaginative word..." or anything else that critics and literary people define, is an external and non-poetic view to poetry. The charm of the poem becomes more apparent when the creator of the poem, the poet, tells what the poem is from within the poem. In this paper, we have tried to investigate the metapoetry in Arabic and Persian poetry with a descriptive-analytical method, relying on examples of some well-known poets in each of the two languages.

Keywords: Metapoetry, Poetics, Persian Poetry, Arabic Poetry

1 . Associate Professor of Arabic Language and Literature of Shahid Chamran University of Ahvaz.AhvazIran(Corresponding author)// ghkarimifard@yahoo.com